



فصل نامه ایران و مطالعات منطقه ای

شاپک آنلاین: ۶۰۶۰-۲۶۴۵

صفحه اصلی: <https://jices.ut.ac.ir/>



از شکوه و جلال پارسی تا افول و زوال آن در ازبکستان

نگارنده: اولیا جلالی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی و مطالعات منطقه ای دانشگاه تهران

اطلاعات مقاله

چکیده

زبان پارسی با پیشینه‌ای ژرف و نقش‌آفرینی تمدنی، طی سده‌های متمادی زبان رسمی و فرهنگی بخش وسیعی از مردمان قاره کهن بوده است. در این میان، فرارودان؛ به ویژه شهرهای بخارا و سمرقند، جایگاه برجسته‌ای در تاریخ و جغرافیای زبان پارسی داشته‌اند؛ به گونه‌ای که در دو هزار سال گذشته نه تنها بخشی از قلمرو؛ بلکه گاه مرکز هویتی و ادبی این زبان به شمار آمده‌اند. پژوهش حاضر با تمرکز بر شهرهای پارسی‌نشین ازبکستان، به بررسی زمینه‌ها و عوامل شکوه و افول زبان پارسی در این منطقه می‌پردازد. بخارا و سمرقند به عنوان مادر شهرهای فرارودان، طی هزار سال گذشته در برابر چهار موج تهاجم (اعراب، مغولان، ترکان و روس‌ها) نقش پاسداران زبان پارسی را بازی کرده‌اند. در این نوشتار پرسش اصلی این است: چگونه زبان پارسی در ازبکستان از اوج شکوه و جلال به اوج افول و زوال روبرو شد؟ همچنین وضعیت کنونی این زبان در قیاس با دیگر زبان‌های رایج در منطقه و کوشش‌های صورت‌گرفته جهت احیای آن بررسی می‌شود. این پژوهش با اتکا بر منابع کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از روش تاریخی، توصیف و تحلیلی رویدادها، در چارچوب نظریه (سازه‌نگاری هویتی و هم‌مونی فرهنگی) به مطالعه ابعاد گوناگون دگرگونی جایگاه زبان پارسی از عصر سامانیان تا زمان حاضر در ازبکستان می‌پردازد.

واژگان کلیدی: فرارودان، ازبکستان، شهرهای پارسی‌نشین، زبان پارسی، فرهنگ، هویت

Awlia.jalali2020@gmail.com



مقدمه:

آسیای مرکزی که در دوران باستان با نام «توران» و پس از چیرگی اسلام به عنوان «ماوراءالنهر» و یا فرارودان شناخته می شد که به نواحی گسترده‌ای از دو سوی رودخانه‌های بزرگ آمو دریا و سیردریا اشاره دارد. در دوران اتحاد جماهیر شوروی، نام این منطقه به تدریج به «آسیای مرکزی» تغییر یافت.

ساکنان آسیای مرکزی متشکل از اقوام گوناگون اند؛ اما داده های تاریخی حاکی از بومی بودن تاجیکان یا پارسی تباران سنی مذهب ایرانی تبار دارد. تاجیکان دست کم در چهار برهه تاریخ (یورش اعراب، یورش مغول، یورش ترک ها و یورش تزارهای روس) حافظان اصلی زبان پارسی در این منطقه بوده اند و همچنان این بار سنگین فرهنگی و هویتی را به دوش می کشند.

پس از استقلال ازبکستان در سال ۱۹۹۱ و تأکید بر زبان ازبکی به عنوان زبان رسمی کشور، وضعیت زبان پارسی دچار تغییرات کلی شد و به انزوا و حاشیه رانده شد.

با وجود این چالش ها، زبان پارسی در این کشور به عنوان بخشی بزرگ از هویت فرهنگی و اجتماعی مردم تاجیک، شناخته می شود. جمعیت بزرگی که به این زبان سخن می گویند، معمولاً به تاریخ و فرهنگ غنی این زبان وابسته اند و آن را بخشی جدایی ناپذیر از هویت خود میدانند. این وابستگی می تواند به تقویت حس تعلق به فرهنگ و تاریخ مشترک منطقه کمک کند. در عین حال، زبان پارسی در این کشور با چالش های بزرگی رو به رو بوده است. از یک سو، سیاست های زبانی دولت ازبکستان و تأکید بر زبان ازبکی به عنوان زبان رسمی، سبب کاهش استفاده از زبان پارسی شده و از سوی دیگر وجود جامعه گسترده پارسی زبانان و علاقه مندان به ادبیات و فرهنگ فارسی است که می تواند فرصتی برای حفظ و تقویت این زبان باشد.

با توجه به چالش ها و فرصت های موجود، نقش دولت ازبکستان در حفظ و تقویت زبان پارسی در این کشور، نیازمند توجه به عوامل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است که می توانند بر وضعیت این زبان تأثیر بگذارند. زوال زبان پارسی در این کشور نه تنها به معنی کاهش شمار زیادی از گویشوران آن است؛ بلکه به معنی از دست رفتن میراث کهن فرهنگی و ادبی منطقه نیز هست. این زبان در دل خود هزاران داستان، اشعار و اندیشه هایی به همراه دارد که بخشی از هویت تاریخی مردم منطقه را تشکیل می دهد؛ لذا، زوال زبان پارسی در ازبکستان را می توان به معنی زوال هویت فرهنگی و تاریخی ایران بزرگ دانست و تعبیر کرد.

در این مقاله کوشش می شود تا چیرگی و چرایی شکوه و افول زبان پارسی؛ زبان بومی تاجیکان در ازبکستان را که جمعیت قابل ملاحظه ای به ویژه در شهرهای بزرگ این کشور؛ مانند: بخارا، سمرقند،

سرخان دریا، نمنگان و... از دوره حکومت سامانیان (۸۱۹م) تا کنون (۲۰۲۶م) را مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد.

پرسش اصلی در این پژوهش این است که: چگونه زبان پارسی در ازبکستان از اوج شکوه و جلال به اوج افول و زوال روبرو شد؟

در پاسخ می‌توان گفت که تغییرات سیاسی، ساختارهای جغرافیایی و اجتماعی در فرارودان و نفوذ زبان‌های دیگر؛ به ویژه زبان‌های روسی و ازبکی از جمله مهمترین علل افول زبان پارسی در این سرزمین در دوران معاصر بوده‌اند.

در این مقاله از روش پژوهش کتابخانه‌ای استفاده صورت گرفته است و منابع معتبر تاریخی به ویژه کتاب‌های علمی و تاریخی که توسط دانشمندان روسی، انگلیسی، ایرانی و افغانستانی نوشته شده‌اند، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته‌اند.

چارچوب نظری: تلفیق (سازهانگاری هویتی و هژمونی فرهنگی)

در نگاه سازهانگاری، هویت‌های قومی و زبانی پدیده‌هایی ثابت و ازلی تلقی نمی‌شوند؛ بلکه در بستر تعامل نیروهای سیاسی، نخبگان، ساختارهای دولتی و گفتمان‌های مسلط تاریخی ساخته و بازتولید می‌گردند. در این چارچوب، زبان صرفاً ابزار ارتباطی نیست؛ بلکه یکی از عناصر اصلی شکل دهنده‌ای هویت جمعی و گروه‌های اجتماعی به شمار می‌رود. از این منظر، تغییر جایگاه یک زبان در نظم اجتماعی بازتابی از جا به جایی در توازن قدرت میان گروه‌هاست. شکوه تاریخی پارسی در ماوراءالنهر و در زمان سامانیان، برآمده از ساختارهایی بود که این زبان را حامل سرمایه فرهنگی، علمی و دیوانی می‌دانستند و آن را در مرکز هویت منطقه‌ای قرار دادند و این وضعیت تقریباً تا استقرار نظام شوروی حاکم بود؛ اما با حضورشان؛ پروژه‌ای نظام مند و ساختار مند برای باز تعریف هویت‌های قومی آغاز شد؛ پروژه‌ای که در آن «هویت روسی و ازبکی» به عنوان هویت رسمی و مشروع صورت بندی گردید. این بازتعریف، زبان پارسی را از جایگاه دیرینه‌اش جدا کرد و آن را به سطح «هویت غیررسمی» و «غیرملی» تنزل داد. در مرحله بعد، این باز تعریف هویتی از طریق سازوکارهای «هژمونی فرهنگی» در معنایی که آنتونیو گرامشی تبیین می‌کند، تثبیت شد. بر اساس نظریه گرامشی: سلطه زمانی پایدار می‌ماند که ارزش‌ها، روایت تاریخی و زبان گروه مسلط چنان طبیعی و بدیهی جلوه داده شود که گروه‌های دیگر آن را بدون مقاومت آگاهانه بپذیرند. در ازبکستان، این هژمونی از طریق نظام آموزشی تک زبانه، رسانه‌های دولتی، سیاست‌های زبانی محدودکننده، بازنمایی ترک محور از تاریخ و حذف نمادهای پارسی از فضاهای عمومی اعمال شد. این سازوکارها نه تنها پارسی را از حوزه‌های رسمی کنار زدند؛ بلکه مشروعیت فرهنگی آن را نیز تضعیف

کردند و حافظه جمعی را به گونه‌ای بازآرایی نمودند که نقش پارسی در تمدن منطقه کم رنگ یا حذف شود. در نتیجه، افول پارسی نه محصول کاهش طبیعی گویشوران؛ بلکه پیامد استقرار نظامی معنایی بود که در آن زبان ازبکی به عنوان «زبان ملی» تثبیت شد و پارسی به حاشیه رانده شد. این چارچوب نظری نشان می‌دهد که تبیین افول پارسی در ازبکستان تنها زمانی ممکن است که آن را در پیوند با دو سطح دیگر نیز بررسی کنیم: نخست، فرایند باز ساخت هویت ملی که در آن دولت‌ها از طریق سیاست‌های زبانی و تاریخی، هویت جدیدی را مهندسی می‌کنند؛ دوم، سازوکارهای تثبیت هژمونی فرهنگی که این هویت جدید را از طریق ابزارهای آموزشی، فرهنگی و ایدئولوژیک نهادینه می‌سازد. بر این اساس، جایگاه پارسی در ازبکستان نه مسئله‌ای صرفاً زبانی؛ بلکه مسئله‌ای عمیقاً سیاسی، قومی و هویتی است؛ عرصه‌ای که در آن زبان به میدان رقابت قدرت تبدیل می‌شود. این چارچوب امکان می‌دهد شکوه تاریخی پارسی را در بستر قدرت سیاسی حاکم گذشته و افول آن را در چارچوب مهندسی هویت و سلطه فرهنگی جدید تحلیل کنیم و نشان دهیم که چگونه زبان، تاریخ و هویت در فرایند ملت سازی ازبکستان باز تعریف شده اند.

پیشینه پژوهش:

زبان فارسی از دوران حاکمیت سامانیان (سده ۹ تا ۱۱۶ میلادی) به عنوان زبان اصلی آموزش و پرورش، مقام و نهادهای اداری و دولتی در سرتاسر آسیای مرکزی و خراسان بزرگ مورد استفاده قرار می‌گرفت. مؤسسات آموزشی در ماوراءالنهر به طور عمده به دو بخش تقسیم گردیده بود: بخش نخست شامل دبستان و دبیرستان‌ها بود که این مؤسسات به صورت عموم به نام «مکتب» یاد می‌شدند. مکتب‌ها معمولاً در مساجد، در خانه‌های مکتب داران و دهات بزرگ تأسیس گردیده و در سرتاسر ماوراءالنهر، ۵ الی ۱۰ هزار باب مشغول آموزش و پرورش نسل جوان بودند. بخش دوم مؤسسات آموزشی به نام «مدرسه» یاد گردیده و آن‌ها به مثابه مؤسسات تعلیمات عالی شناخته می‌شدند. معمولاً در شهرهای بزرگ مانند: بخارا، سمرقند، تاشکند، خیوه، خوقند و سرخان‌دریا و در روستاهایی که نفوس زیاد داشتند، بنیان‌گذاری گردیده بودند. شاگردان مکاتب در ماوراءالنهر به صورت عموم به دو طبقه تقسیم می‌شدند: طبقه اول «تخته‌خان» و طبقه دوم «کتاب‌خان» نامیده می‌شدند. قسمت تخته‌خان، شاگردان عبارت بودند از سه کلاس: شاگردان کلاس اول به یاد گرفتن نامه‌های حروف، کلاس دوم به ساختن هجاها با استفاده از حروف و حرکات و کلاس سوم به ترکیب کلمه‌ها با استفاده از هجاها می‌پرداختند. شاگردان کتاب‌خان قبل از همه به خواندن «هفتیک» و سپس به خواندن قرآن کریم می‌پرداختند. درجه تحصیل آنان با لغت‌های «هفتیک‌خان» و «قرآن‌خان» تعیین می‌گردید. کتاب سوم که در مکاتب ماوراءالنهر به عنوان کتاب تدریسی مورد استفاده قرار داشت، کتاب معروف و مشهور به نام «چهار کتاب» بود که آن

نیز به زبان فارسی، ارکان دین اسلام و اصول شریعت اسلامی را تشریح می‌نمود. نویسنده چهار کتاب، شرف‌الدین؛ یکی از دانشمندان تاجیک بخارایی که در خراسان تحصیل نموده بود. این کتاب در سال‌های ۱۱۱۸-۱۱۱۹ میلادی تألیف و تکمیل گردیده و در مکاتب سرتاسر ماوراءالنهر به‌صورت حتمی تدریس می‌شد. از قرن‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی به بعد و با حاکمیت گسترده ترکان و اهمیت زبان ترکی در زندگی سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر، کتاب‌های فارسی به‌تدریج از استفاده بازماندند و در عوض، کتاب‌های ترکی رایج گردید. اما علی‌رغم آن تا قرن نوزدهم میلادی، تسلط زبان فارسی در آسیای مرکزی همچنان انکارناپذیر بوده است. با ورود روس‌ها به آسیای مرکزی، موازنه زبان به نفع ازبکی و روسی وزین شد و تا امروز این وضعیت کماکان ادامه دارد. رحمان خواجه انعام یف (فصل نامه مطالعات آسیای مرکزی وقف‌قاز سال ۱۳۷۷ شماره ۲۴).

دوران فرمانروایی حکومت سامانیان؛ یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین ادوار تاریخ سده‌های اسلامی در فرارودان بوده است. این دوره، به تعبیر برخی «دوره رنسانس زبان پارسی» پس از سلطه اعراب بود. (میثمی، ۱۳۹۱، ۳۰). در این دوره متون و منابع تاریخی بسیاری از وجوه گوناگون فرهنگی و تمدنی نوشته شده‌اند. برخی از این آثار گزیده‌ای از تاریخ و حوادث دولت سامانی هستند و شماری سراسر دوره سامانیان را در برمی‌گیرند. این نکته را نباید غافل شد که افزون بر نقش مهم امیران و وزیران سامانی، عوامل دیگری از جمله سنت‌های فرهنگ پارسی و حضور اندیشه‌ها و باورهای دینی و مذهبی، تأثیری شگرف در حوزه تاریخ نگاری دوره سامانی داشته است. انتخاب بخارا در حکم پایتخت، این حرکت را تسریع کرد و با تکیه بر باورها و اندیشه‌های باستانی و اسلامی به این جنبش یاری رساند (سپهری، ۱۳۸۹، ۹۵). ما، در دوره سامانیان، شاهد اقداماتی برنامه‌ریزی‌شده در زمینه نگارش و تقویت زبان و فرهنگ پارسی برای پاسخ‌گویی به نیازهای علمی هستیم. همچنین، در عرصه ادبی، تشویق شاعران و حتی سفارش ترجمه و آفرینش منظومه‌ها؛ به‌ویژه در عرصه حماسه‌های ملی انجام می‌شده است. در این دوره، تثبیت ادبیات شفاهی و روستایی نیز مورد توجه قرار گرفت. این اشعار همواره منابع و مضامینی برای ادبیات رسمی بوده‌اند (فرای، رچارد، ۱۳۵۸، ۱۸۹). سامانیان و وزیران و رایزنان و دانشمندان آنان، برای ترویج زبان پارسی و نیرو بخشیدن بدان، آگاهانه تدابیر مؤثری می‌اندیشیدند و به کار می‌بستند. آنان به دانشمندان و حکیمانی که از بیم جان خود از مرکز خلافت عباسی فرار می‌کردند، پناه می‌دادند و از آنان پشتیبانی می‌کردند و شاعران را صلت کلان می‌بخشیدند. لازار، (۱۳۸۰ ص ۵۱۱-۵۲۲). سامانیان از خاندان‌های بومی و کهن ایرانی در منطقه ماوراءالنهر بودند که با تبار تاجیکی/فارسی خود، پیوندی عمیق با میراث فرهنگی و تمدنی فارسی برقرار کرده بودند. آنان خود را وارثان ایران باستان می‌دانستند و بر همین اساس، زبان فارسی را به‌عنوان زبان رسمی حکومت، دیوان‌سالاری،

فرهنگ و ادب برگزیدند. روند رسمی‌سازی زبان فارسی در دوره ای سامانیان نه تنها به تثبیت هویت ایرانی در عصر اسلامی انجامید؛ بلکه زمینه‌ساز شکوفایی ادبیات فارسی و ظهور شاعران نام‌داری چون فردوسی و رودکی شد. این سیاست زبانی، واکنشی آگاهانه به سلطه ای زبان عربی در جهان فارسی بود و تلاشی برای احیای فرهنگ و زبان فارسی در قالبی اسلامی محسوب می‌شد؛ از سوی دیگر، رسمیت یافتن دین اسلام به‌عنوان عامل وحدت بخش در قلمرو سامانیان، ضرورت ترجمه ای متون دینی به زبان فارسی را پدید آورد. ترجمه قرآن کریم به فارسی، اقدامی بنیادین در جهت بومی‌سازی آموزه‌های اسلامی و تسهیل فهم مفاهیم دینی برای مردم غیرعرب‌زبان بود. این ترجمه‌ها، نخستین گام‌ها در مسیر تعامل میان اسلام و فرهنگ فارسی به‌شمار می‌آیند و نقش مهمی در گسترش زبان فارسی در حوزه‌های دینی، علمی و اجتماعی ایفا کردند. در مجموع، سامانیان با تلفیق هویت و آموزه‌های اسلامی، نه تنها به تثبیت زبان فارسی در ساختارهای حکومتی و فرهنگی پرداختند؛ بلکه زمینه‌ساز شکل‌گیری تمدنی فارسی-اسلامی شدند که تأثیرات آن تا قرون بعدی نیز استمرار یافت. حسینی-ایزدی (۱۳۹۴، ۶۲) بخارا و نقش سامانیان در شکوفایی آن. در دوران نوح بن منصور در سال (۹۷۶م) به نام نوح سوم بر تخت نشست او بلافاصله ابو منصور دقیقی را به خدمت گرفت تا کتاب «شاهان» را که دو قرن پیش توسط نامدارترین شعوبی، روزبه پور دادویه، (ابن مقفع) به عربی ترجمه شده بود، به فارسی برگرداند. دقیقی یک سال پس از آغاز این کار بزرگ نابه هنگام درگذشت. پس از دقیقی ادامه این کار به شاعر دیگری به نام فردوسی توسی، سپرده شد و همان بود که ۳۰ سال را صرف سرایش این حماسه ملی ایران کرد. فردوسی یک هزار بیت دقیقی را در نسخه نهایی شاهنامه شامل ساخت. سوگمنده، هنگامی که فردوسی اثر خود را در سال (۱۰۱۰م) به پایان رساند. دیگر پشتیبانی سیاسی و مالی سامانیان هم تبارش را نداشت چون آنان دیگر در قدرت نبودند و پاداشی که او از پشتیبان نو خود محمود غزنوی جنگسالار نیمه ترک و تاجیک گرفت کام او را تلخ و ناامید ساخت. فولتز، ایرانیان شرقی (۲۰۱۹، ص ۱۲۵).

با در نظر داشت مطالب بالا، دیده می‌شود که در بیشتر پژوهش‌های انجام شده، تمرکز اصلی بر خدمات و فعالیت‌های حکومت سامانیان در زمینه زبان پارسی و پشتیبانی از فارسی زبانان ستم دیده در منطقه بوده است؛ اما آنچه پژوهش حاضر را متمایز می‌سازد، بررسی چپستی و چرایی اوج شکوه و جلال زبان پارسی و مسیر افول آن تا وضعیت کنونی است.

در این پژوهش، ما جایگاه زبان پارسی را در سه دوره تاریخی مشخص مورد تحلیل و بررسی قرار خواهیم داد:

- ۱) دوران پیش از ورود سامانیان تا پایان حکومت آنان؛
- ۲) ورود تزارهای روسیه در سده نوزدهم به ازبکستان تا خروج آنان؛

۳) استقلال ازبکستان، حال و روز زبان پارسی در دهه های اخیر.

۱. سامانیان؛

امروز به هرحالی بغداد بخارا است، کجا میر خراسان است، پیروزی آنجاست. رودکی (۸۵۸-۹۴۱).

خاندان سامانی پیش از این که در ساختار قدرت سیاسی والیان خلفا در خراسان قرار گیرند، از دهقانان منطقه خراسان و فرارودان به شمار می رفتند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۸۲). دهقانان در سده های نخست اسلامی یکی از مهم ترین قشرهای جامعه پارسی تبار بودند که ریشه در دولت سامانی داشتند. دهقانان اراضی مزروعی را از گذشتگان خود به ارث برده بودند و با کفایت و شایستگی، آن را اداره می نمودند. زندگی شرافتمندانه و دلسوزی وصفناپذیر نسبت به احوال مردم، این قشر را از پایگاه و منزلت اجتماعی نسبتاً والا و در عین حال محترمانه ای برخوردار ساخته بود. آن ها به کار کشاورزی اشتغال می ورزیدند و معمولاً به عنوان کشاورزان نمونه منطقه خود شناخته می شدند. دهقانان، با سواد اندک خود، هم آگاهی خوبی از وضعیت اجتماعی و موقعیت افراد در منطقه خود داشتند و هم از اوضاع عمومی و سیاسی روزگار خود مطلع بودند (همان: ۸۲).

در سده های اولیه اسلامی، دهقانان خراسان و فرارودان موقعیت نسبتاً متفاوتی با دهقانان مناطق دیگر پیدا کردند. آنان در این دوره به تدریج از قدرت و نفوذ و اعتبار بیشتری در میان مردم برخوردار شدند. این امر بدان علت بود که در هنگامه سقوط حکومت ساسانیان و پیش از تحکیم حکومت اعراب مسلمان در ایران، سران محلی و برخی از امرای ساسانی برای کسب قدرت و تشکیل حکومت در این مناطق که به دور از مرکز خلافت بود، به تکاپو افتادند (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۱۹۱) رقابت و جدال میان آن ها از یک سو و تهاجم اقوام ترک پس از درهم شکسته شدن سد دفاعی قوی حکومت ساسانی برای ورود به این مناطق از سوی دیگر، و نیز رویارویی عمال خلفا با هر یک از آنان تا مدتی فضای سیاسی و اجتماعی را آشفته و تیره ساخته بود. دهقانان به عنوان تنها عنصر مورد اعتماد و اطمینان، مورد توجه مردم قرار گرفتند. مردم به آن ها رجوع می کردند و از آنان راه و چاره می جستند. دهقانان با تکیه بر پشتیبانی های مردمی برای مقاومت در برابر تهاجم های پراکنده، نیروی های نظامی فراهم کرده و به ساختن قلعه و یا پادگان پرداختند. مردم این مناطق نیز برای حفظ امنیت خود، دهقانان را یاری می رساندند و برای تقویت آنان در برابر مهاجمین کوشش می کردند و حفاظت از منافع خود را در گرو وجود دهقانان مقتدر محلی می دیدند. مردم، این قشر بومی و محلی را که با ایشان دارای مشترکات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بودند، بر بیگانگان و امرای نظامی غیر محلی ترجیح می دادند. از این رو، به تدریج دهقانان خراسان و فرارودان با دهقانان مناطق دیگر دو تفاوت بزرگ پیدا کردند: نخست این که آن ها عموماً

نسبت به دهقانان دیگر، هم اراضی وسیع‌تری در اختیار داشتند و هم اینکه از امکانات مالی بهتری بهره‌مند بودند؛ دیگر این که آن‌ها بر خلاف دهقانان دیگر با پشتیبانی مردم، نیروی نظامی هرچند محدود، ولی نسبتاً ثابتی را تشکیل دادند و قلعه‌ها و پادگان‌هایی را برای استقرار این نیروها بنا کردند. نرشخی از وجود هفتصد کوشک (قلعه کوچک) در بیرون شهر بخارا در اواخر سده نخست هجری گزارش می‌دهد. (نرشخی، ۱۳۵۱، ۴۲).

در اوایل دوره اسلامی در مناطق گوناگون خراسان و فرارودان برخی از دهقانان نسبت به دیگر دهقانان از موقعیت برتری برخوردار بودند و دهقانان دیگر را راهبری و یا فرماندهی می‌کردند. (گردیزی، ۱۳۶۳، ۲۲۸). به نظر می‌رسد که «سامانیان» در نواحی بلخ در یک چنین موقعیتی به سر می‌بردند. لیکن این خاندان پارسی‌تبار در اوایل دوره اسلامی و عصر امویان نتوانست رشد قابل‌ملاحظه‌ای داشته باشد. در عصر عباسیان تا زمان ورود مأمون نیز این خاندان از شهرت چندانی برخوردار نبود. مأمون در حکومت خویش بر خراسان و رقابت و خصومت با امین، نیازمند شناسایی نخبگان کارآمد و باکفایت محلی بود؛ از این‌رو از همان ابتدای آمدن به خراسان، از اسد بن سامان و همچنین از فرزندان او برای دفع شورش رافع بن لیث و اداره منطقه بهره گرفت. (نرشخی، ۱۳۵۱، ۱۰۵). پس از سقوط طاهریان، دهقانان به‌عنوان قشری که تا آن زمان وضعیت اجتماعی پایداری داشتند و برای اداره سرزمین‌های پهناوری از فرارودان تا خراسان، آموزش‌های سیاسی لازم و مناسب را از راه تجربه به دست آورده بودند، توانستند در امور سیاسی و سرنوشت آینده این مناطق سهم مؤثرتری را بر عهده بگیرند. آنان عموماً برای حکمرانی بر این نواحی از استعداد و امکانات و کفایت برخوردار بودند و برای رسیدن بدان کوشش می‌کردند. دهقانان پراکنده در این نواحی، برای دستیابی به حکومت فراگیر، حتی ممکن بود با یکدیگر و یا با زمین‌داران هم پیمان شوند (لمبتون، ۱۳۶۲، ۲۰۲). پیش از انقلاب عباسی، یک زمین‌دار و سالار محلی به نام (خدا) در ناحیه سامان باختر (نزدیک ترمذ) وفاداری خود را به اسد قسری، حاکم اموی خراسان، اظهار کرده بود. این «سامان خدا» به نشانه‌ای ابراز راست گویی به دوست حاکم خود، نام پسر خود را «اسد» گذاشت. اسد سامانی مسلمان به بار آمد و دارای چهار پسر شد: نوح، احمد، یحی و الیاس. برادران جوان سامانی در سال (۸۱۹م) در همراهی حاکم برای سرکوب شورشیان به سمرقند رفتند. حکومت عباسی به پاس خدمات آن‌ها، هرچهار برادر را مقام معاون حاکم می‌دهد که جایگزین امویان هفت دهه پیش می‌شوند. سمرقند به نوح، وادی فرغانه به احمد، چاچ (تاشکند امروزی که اعراب آن را «شاش» می‌نامیدند) به یحی و هرات در خراسان شرقی به الیاس داده می‌شود. (ریچارد فولتز، ۲۰۱۹، ۱۰۷-۱۱۰)



از زمانی که صفاریان در منازعه طولانی با امرای خراسان قدرت فائقه نظامی را در منطقه به دست گرفتند، در میان نیروهای محلی نیاز به اتحاد برای تشکیل یک حکومت فراگیر، بیشتر دیده می شد. دهقانان در برابر پیشروی صفاریان که نفوذ منطقه‌ای و موقعیت و منافع آنان و زمین‌داران را تهدید می کرد، به تدریج به یک نوع توافق و سازش احتمالاً نانوشته و غیرحضوری برای تقویت خاندانی از میان خود، دست یافتند. آن‌ها راهبری خاندان سامانی را که از دهقانان بودند به لحاظ برخورداری از مشروعیت‌های یاد شده و حسن رفتار با ایشان، ترجیح می دادند. از این رو در تقویت سیاسی و نظامی آن‌ها کوشیدند تا متقابلاً از منافع آن نیز بهره‌مند گردند. (ابن اثر، ۱۳۹۹، ج ۱۹، ۱۳۳)

قدرت نوظهور یعقوب در صفحات شرقی و جنوبی و سپس خراسان، از این حیث که نخستین حکومت استیلایی در شرق خلافت بود، نگرانی عمیقی را برای دستگاه خلافت ایجاد نموده بود؛ بنابراین با ورود یعقوب به نیشابور در سال ۲۵۹ هجری و اشغال قلمرو طاهریان در خراسان، معتمد، خلیفه عباسی، به فکر بهره‌گیری بیشتر از خاندان سامانی در صفحات شمال شرقی ایران افتاد. در این زمان نصر بن احمد بن اسد سامانی از سمرقند حکومت نسبتاً ضعیفی را همراه با دیگر اعضای خاندان خویش بر بخش بزرگی فرارودان اعمال می نمود. این حکومت در برابر هجوم احتمالی یعقوب به آن خطه بسیار شکننده بود. معتمد هم به منظور تقویت حکومت نصر در فرارودان و هم برای اعلام مخالفت با تجاوز احتمالی یعقوب به آن دیار، از اشتغال یعقوب در طبرستان (سال ۲۶۰ هجری) بهره گرفت (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰ ص ۲۴۵) و در پی ایجاد قدرتی رقیب و همچنین سدی استوار در برابر پیشروی‌های یعقوب در شمال شرقی ایران، بلافاصله، منشور حکومت فرارودان را برای نصر بن احمد بن اسد سامانی گسیل نمود. (نرشخی،

۱۳۵۱ ص ۱۰۹) افزون بر این، عباسیان با تشکیل حکومت قوی توسط سامانیان در ماوراءالنهر، می‌توانستند از آن به‌عنوان تهدیدی دایمی در برابر صفاریان به‌ویژه به هنگام پیشروی آنها به‌سوی عراق استفاده کنند؛ بدین صورت که اگر منازعات جدی میان صفاریان و عباسیان رخ می‌نمودند، سامانیان به پشتیبانی از عباسیان، می‌توانستند با گشودن جبهه‌ای در پشت‌جبهه صفاریان در منطقه خراسان، آنان را در معرض مخاطرات جدی قرار دهند. بدین‌گونه بود که حکومت سامانیان به رهبری نصر روی کار آمد. با یادآوری این نکته که دولت سامانیان خود را از تبار بهرام چوبین می‌دانستند.

میهن‌دوستی، هویت و تبار مشترک سامانیان با ساسانیان انگیزه اصلی پشتیبانی و پاسداری از زبان پارسی بود (شاه‌حسینی، ۱۳۵۶ ص ۱۸۳-۱۸۵). پس روشن است که سامانیان سعی در بقای زبانی داشتند که خود را وابسته به آن می‌دانستند. این زبان پیش از آن‌ها برای ارتباطات روزانه در این خطه مشترک کاربرد همگانی داشته؛ یعنی زبانی که پیش‌تر تکوین‌یافته بود (همان، ۴۶۲). واقعیت امر آن است که یعقوب لیث صفاری نخستین‌بار توجه ادبا را به کاربرد زبان پارسی به‌جای زبان عربی جلب کرد. در کتاب تاریخ سیستان آمده است که چون یعقوب لیث بر هرات ظفر یافت، شاعری، در ستایش او، به عربی شعر خواند. یعقوب گفت: «چیزی را که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» و همین، محمد بن سگری، دبیر رسایل او را بر آن داشت که به پارسی ستایش کند (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴ ص ۲۰۹-۲۱۰).

آنچه با یعقوب شروع شد، در عصر سامانیان به جدوجهد ادامه یافت. گفته می‌شود که سامانیان برای زبان پارسی سابقه بیشتر قایل بودند و با استناد به قرآن کریم «و ما رسلنا من رسول الی بلسان قومه» (ابراهیم، ۴:۱۴)، «هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش» بر این باور بودند که از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل همه پیامبران و ملوک زمین به پارسی سخن گفته‌اند و ملوک عجم همواره به پارسی سخن گفته‌اند (تفسیر طبری، ۱۳۳۹ ص ۴-۵). اینجا، با سندیت تاریخی این مسئله کاری نداریم؛ اما می‌توان گفت چنین تصویری تعصب و عشق عمیق و بی‌پایان به زبان پارسی را به نمایش می‌گذارد. همین عشق و شور بود که زمینه را برای بالیدن پارسی مساعد ساخت و مرحله نخست برنامه‌ریزی زبان پارسی را تحقق بخشید. برای نخستین‌بار صد تن از مشاهیر خراسان، ۳۹ تن از مشاهیر بخارا و چند تن از مشاهیر سمرقند در این دوره به کوشش‌های ادبی پرداخته‌اند. (نفیسی، سعید، ۱۳۳۶، ۲۳۴-۲۴۰) امیران سامانی توجه ویژه به نویسندگان و شاعران داشتند. به دستور نصر سامانی، رودکی کتاب کلیله و دمنه را به فارسی به نظم درآورد. همچنین دقیقی در عصر نوح بن منصور سامانی به نظم شاهنامه دست زد. شاهنامه فردوسی را نیز باید یادگار دیگر عصر سامانیان دانست. همچنین تاج المصادر به‌عنوان نخستین لغت‌نامه فارسی، منسوب به رودکی نام برده است (نفیسی، ۱۳۳۶ ص ۳۸۹). کتاب التاریخ فی اخبار

خراسان، یکی از معتبرترین کتاب‌های تاریخی است که در همین دوره نوشته شده است. (نفیسی، ۱۳۳۶ ص ۲۴۰)

حکومت سامانیان افزون بر این که از راه اهدای هدایا، نگارش به پارسی را تشویق می‌کردند، استفاده از این زبان را برای دبیران و دستگاه‌های دیوانی اجباری ساختند. ابوالفضل بلعمی چون به وزارت رسید، فرمان داد که دیوان‌ها از عربی به فارسی گردانند و تمام مکاتبات دربار برخلاف رسم پیشین، به پارسی تغییر یافت. نه تنها در زمان حکومت سامانیان که در زمان حکومت محمود غزنوی و سلجوقیان نیز از همین شیوه و روش پیروی کردند. (نفیسی، ۱۳۳۶ ص ۳۳۳-بهار، ۱۳۳۷ ص ۲۸۲) این تدابیر و برنامه‌ها در کنار نیاز مردم به زبان مادری سبب شد که زبان پارسی از اوج زوال به اوج شکوفایی برسد. در واقع زبان پارسی پس از تسلط اعراب بر سرزمین ایران و ایرانشهر بزرگ، در اوج زوال و نیستی قرار گرفته بود؛ اما سامانیان تاجیک تبار این زبان در حال زوال و نیستی را با برنامه‌های فرهنگی منظم، هدفمند و حس پیوندهای هویتی و زبانی مشترک، به اوج شکوه و جلال رساندند.

بنیان گذار امپراتوری غزنویان، محمود بن سبکتگین (۹۹۸-۱۰۳۰)، بود. محمود پسر یک سرباز/ برده ای پیشین بود که سرانجام فرمانروای نیمه مستقل غزنه زیر حاکمیت سامانیان شد. مادر او، یک بانوی تاجیک متعلق به خانواده ای زمین دار و ثروت مند از زابلستان، زادگاه رستم قهرمان افسانه ای شاهنامه بود. فرمان رویی محمود سر آغاز حاکمیت ترکان بر جهان اسلام پنداشته می شود، خود او نیمه تاجیک بود. او فرهنگ ترکی و ایرانی را به طور یکسان گسترش داد؛ حتی در شماری از موارد، دومی را بیشتر از اولی. یکی از عجائب تاریخ این است که از سده یازدهم تا بیستم، حکومت های زیر رهبری ترکان از آناتولی تا هند، ترویج کنندگان اصلی تمدنی فارسی بوده اند، فرایندی که با محمود غزنوی آغازشد. دلیل این که حاکمان ترک زبان پارسی را زبان رسمی خود برگزیدند و پارسی گرایی را ترویج و گسترش دادند، شکوه و تمدن فارسی و شیوه ای بود برای نشان دادن مشروعیت آنان به عنوان فرمان روایان امپراتوری اسلامی (فولتز، ایرانیان شرقی، ۲۰۱۹، ص ۱۳۹). ترکان خدمات ارزش مندی برای احیا و گسترش زبان پارسی انجام داده اند.

۲. ورود تزارهای روسیه به آسیای مرکزی؛

برای نخستین بار در سال (۱۷۱۵م) پتر بزرگ نیروهایش را به استپ قزاق، در امداد روده‌های ایرتیش و ارکت اعزام و در سال (۱۷۱۶م) چندین دژ نظامی، در سواحل ایرتیش بنا و سرانجام در سال (۱۷۱۷م) لشکر تحت فرماندهی شاهزاده ای، بکوویچ چرکاسکی به سوی خیوه حرکت کرد. (مایکل ریوکین، حکومت مسکو و مسئله مسلمانان، ص ۱۲-۱۳۶۶) با درگذشت پتر بزرگ، سیاست توسعه طلبی روسیه

در آسیای مرکزی، برای مدتی به تعویق افتاد؛ اما سیاست‌گذاری‌هایی که وی برای سیاست خارجی آن کشور طراحی کرده بود، به‌زودی انگیزه اقدامات تزارهای روسیه شد. پتر به جانشینان خود وصیت کرده بود: با ایجاد اختلافات داخلی، کشور ایران را تضعیف کرده و پس از راهیابی به خلیج فارس، تجارت کهن حوزه شرق نزدیک به مدیترانه را احیا کنند؛ سپس به‌سوی هند که در برگیرنده گنج‌های جهان است، پیشروی کنند (کرزن، ۷۱۶-۱۳۷۳). برای چندین سده، محور سیاست‌های این کشور، رسیدن به هند از راه آسیای مرکزی بود که مهم‌ترین هدفی بود که پتر در وصیت‌نامه خود، بر آن تأکید ورزیده بود (افشار یزدی، ۱۳۵۸: ۴۲). پس از صلح ناپلئون و پل اول در تلی‌ست در سال (۱۸۰۷م) بار دیگر طرح حمله به هند میان فرانسه و روسیه که علیه انگلیس متحد شده بودند مطرح شد (هاب‌گرد، ۱۳۷۹، ۱۶). تزار روسیه نیروی ۲۵۰۰ نفری از قزاق‌ها را اعزام کرد تا از راه بخارا و خیوه به هندوستان یورش برند. قتل پل، سیاست خارجه روسیه را تغییر داد و پیشروی این نیروها به شرق دریای خزر متوقف شد. پس از شکست ناپلئون و ظهور روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ، سیاست این کشور شکل جدید گرفت و روس‌ها برای براندازی خانات این منطقه مصمم شدند (شیرازی، ۱۳۷۰، ۱۱۱). دولت روسیه در سال (۱۸۳۳م) به بهانه پاسداری از کاروان‌های بازرگانی، قلعه‌ای در قزل داشت ایجاد کرد (سارلی، ۱۳۷۳، ۳۷). روس‌ها برای نخستین‌بار به بهانه غارت اموال بازرگانان و اسیر کردن اتباع روسی، به منطقه آسیای مرکزی یورش بردند. به این منظور ۳ هزار نیروی پیاده روس همراه ۲۰۰ قزاق و ۲۲ اراده توپ با فرماندهی کنت پروسکی، در سال (۱۸۳۹م) عملیات گسترده‌ای را در دشت‌های دریاچه اورال آغاز کردند. این عملیات موفقیت‌آمیز نبود. این فرمانده پیش از رسیدن به فلات اوست اورت، فرمان عقب‌نشینی صادر کرد. این نیروها در حالی که به علت سرمای شدید هوا، تلفات زیادی را متحمل شده بودند، به اورنبورگ بازگشتند. بر اثر این ناکامی سنگین، فرماندهان روسی تصمیم گرفتند برای تصرف دشت پهناوری که تا دریاچه اورال ادامه داشت، برنامه‌ریزی دقیق‌تر داشته باشند. آنان سرانجام در سال (۱۸۴۶م) مصب رودخانه سیردیا را تصرف کردند. روسیه پادگان نظامی در این منطقه و پایگاه دیگری در بندرگاه دریاچه اورال ایجاد کرد (ساکس، ۱۳۸۰، ۵۱۲).

با آغاز نبرد با عثمانی در کریمه، برای چندین سال اقدامات نظامی روسیه در آسیای مرکزی کند شد؛ اما پس از توقف این جنگ، بار دیگر تهاجم روسیه به نواحی شرق آغاز شد. شکست روسیه در کریمه نفرت روسیه نسبت به انگلیس را در پی داشت؛ زیرا روس‌ها این کشور را عامل شکست خود می‌دانستند و به این نتیجه رسیدند که کشورهای اروپایی و انگلیس به آنها اجازه پیشروی در شبه‌جزیره بالکان را نمی‌دهند؛ بنابراین انگیزه روسیه برای تصرف آسیای مرکزی بیشتر شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴، ۲۸۳). در سال (۱۸۵۵م) با تصرف تاشکند میان دریاچه اورال و ایسی‌گول، وارد ازبکستان کنونی شده و روسیه

عملا با سه خان‌نشین خیوه و بخارا و خوقند همسایه شد. بدین ترتیب نخستین مرحله از پیشروی روسیه در آسیای مرکزی پایان یافت (ساکس، ۱۳۸۰، ۵۱۳). ساخت اجتماعی و سیاسی خان‌نشین‌های خوقند در شرق و بخارا در مرکز و خیوه در غرب، هنوز توسعه‌نیافته بود. خوقند در دره پر بار فرغانه، از قدیم‌ترین شهرهای آسیای مرکزی، در جنوب خاوری تاشکند جای داشت. امیر عالم خان بنیان‌گذار خانات خوقند از سال (۱۸۰۰ تا ۱۸۰۹)، این نواحی را اداره و قدرتش با امیر بخارا برابری می‌کرد. سرزمین خان خیوه در جنوب دریای اورال بود و رودخانه آمودریا از میان آن گذر می‌کرد. امیر بخارا بر نواحی گسترده‌ای میان سیردریا و آمودریا و بر دره حاصلخیز و ثروتمند زرافشان حکومت می‌کرد. شهرهای تاریخی بخارا و سمرقند در قلمرو وی جای گرفته بودند و ازبک‌ها، قزاق‌ها، تاجیک‌ها و شماری عرب ساکنان بخارا را تشکیل می‌دادند (عالم خان، ۱۳۷۳، ۳۲ و ۳۳). این سه خان‌نشین، پس از قتل نادرشاه از هم جدا شدند و در نواحی امارت خود، خودمختار عمل می‌کردند.

در این زمان آسیای مرکزی توسط سه حکومت محلی اداره می‌شد:

۱. **بخارا؛** بافت جمعیتی منطقه بخارا نسبت به دیگر مناطق فرارودان، از اصالت بیشتری برخوردار بود. تاجیکان ساکنان اصیل و متمدن فرارودان بودند. از لحاظ اندیشه و نوع زندگی و فرهنگ و تمدن، برتری قابل‌ملاحظه‌ای بر دیگر ساکنان فرارودان داشتند. از همان آغاز حملات مغول تا یورش روس‌ها به آسیای مرکزی بیشترین ضربه را تاجیکان متحمل شدند. هجوم اقوام چادرنشین بر نواحی غربی و جنوبی فرارودان که دارای فرهنگ غنی بودند، از دیگر مشکلات تاجیکان بود؛ اما سرانجام به دست امپراتوری روسیه شکست خوردند (اشپولر، ۱۳۷۴، ۳۸).

۲. **خان‌نشین خوقند (فرغانه)؛** تاجیک‌ها در بخارا امیرنشین مقتدر را بنیان نهادند؛ اما در همسایگی آن‌ها در ناحیه فرغانه که باشندگان آن متشکل از تاجیک‌ها و ازبک‌ها بودند، نیروهای مسلط ازبک‌ها بودند. شهر خوقند که امروز در ازبکستان است، تا اشغال روس‌ها مرکز حکومت مستقل بود (وره‌رام، ۱۳۷۲، ۳۰۱).

۳. **خان‌نشین خیوه (خوارزم)؛** سرزمین باستانی خوارزم که اصالتا زادگاه ایرانیان و ایرانویج شناخته می‌شود، توسط ازبک‌ها در سده ۱۹ اداره می‌شد. خیوه سرزمین پهناور و حاصلخیزی بود؛ اما در اثر شورش ترکمن‌ها و قزاق‌ها ضعیف شد (بارتولد، ۱۳۷۶، ۲۷۰). خان‌نشین‌های مستقل سرزمین‌های فرارودان در سده نوزدهم، ساختار حکومتی شبه هم داشتند؛ با وجود این، مهم‌ترین نهاد حکومتی برای اینان ارتش بود. وجود ارتش منظم و مقتدر، استقلال و تمامیت ارضی این خان‌نشین‌ها را تضمین می‌نمود. در رأس هرم قدرت، امیر قرار می‌گرفت و فرمانده کل قوا محسوب می‌شد (سارلی، ۱۳۶۴، ۱۳۱). روسیه از ضعف

خانات‌ها برای نفوذ به بخش کم‌تحرک استفاده کرد. روس‌ها با تسلط خود بر آسیای مرکزی در نیمه دوم سده نوزدهم در کنار دیگر مسائل، دو مسئله برایشان اولویت داشت:

۱. **گشت پنبه؛** چون پیشتر پنبه مورد نیاز خود را از آمریکا وارد می‌کردند و پس از جنگ داخلی آمریکا، صادرات پنبه به روسیه قطع شده بود و بازار داخلی‌شان به شدت نیازمند آن بود؛

۲. **گسترش زبان روسی؛** روس‌ها برای گسترش قلمرو خود و تهدیدهایی که از جانب بریتانیا و فرانسه احساس می‌کردند، به شدت در تلاش برای گسترش زبان روسی و جغرافیای روسیه بودند. به همین دلیل بخش زیادی از روس‌ها را از اوکراین و دیگر مناطق روسیه به آسیای مرکزی منتقل و در آنجا مسکن گزین ساختند تا ضمن گسترش زبان روسی، بافت جمعیتی منطقه را نیز برهم بزنند. (شرح آسیای مرکزی، ۱۳۸۳، ۱۹۴)

سرانجام روس‌ها پس از ۳۳ سال جنگ موفق شدند آسیای مرکزی را به طور کامل اشغال کنند، به گونه‌ای که در سال (۱۸۶۶م) خانات قوقند؛ در سال (۱۸۶۸م) خانات بخارا و در سال (۱۸۷۳م) خیوه را تصرف و معاهده صلح را با هر یک از این خانات به امضا رساندند. (ریوکین، ۱۹۹۰، ۱۱-۱۳).

با این‌همه، در سال ۱۹۱۶، هم زمان با جنگ جهانی اول، کوشش امپراتوری روسیه برای سربازگیری از مردم آسیای مرکزی، با مخالفت شدید ساکنان دره فرغانه، شامل تاجیک‌ها و ازبک‌ها، روبه‌رو شد. این مقاومت با سرکوب نظامی روس‌ها روبرو گردید که خود شعله‌ورکننده موجی از اعتراضات در دیگر نواحی منطقه شد. پس از فروپاشی حکومت تزارها در ۱۹۱۷، مردم دره فرغانه برای مدتی کنترل شهر قوقند را به دست گرفتند. در آن دوران، مردم به دو گروه تقسیم شدند: طرفداران بلشویک‌ها و مخالفان ضد شوروی موسوم به «بسمچی‌ها». شوروی‌ها این شورش را در آغاز دهه ۱۹۲۰ به شدت سرکوب کردند؛ اما مقاومت مردم هیچ‌گاه به طور کامل خاموش نشد.

طی ۱۲۰ سال سلطه روسیه بر آسیای مرکزی، در کنار فشارهای اقتصادی، سیاست‌های قوم‌زدایانه و فرهنگی به عنوان اهداف محوری دنبال شدند. روس‌ها با گسترش زبان روسی، سرکوب اسلام و حذف زبان پارسی، چهره فرهنگی منطقه را دگرگون ساختند. تمامی مکاتب و مدرسه‌های تاجیکی در شهرهای تاریخی بخارا، سمرقند و دیگر مناطق تاجیک نشین تعطیل شدند، کتابخانه‌های پارسی نابود گردیدند و سخن‌گفتن به زبان پارسی تاجیکی ممنوع اعلام شد؛ در حالی که پیش از ورود روس‌ها، زبان پارسی زبان رسمی و اداری سه خان‌نشین منطقه بود. یکی از معیارهای وفاداری به دولت روسیه، دانستن زبان روسی قلمداد می‌شد. این دوران را می‌توان نقطه آغاز زوال زبان پارسی در آسیای مرکزی نامید. هدف اصلی

روس‌ها، جایگزینی زبان روسی، حذف هویت‌های قومی و زبانی و بازنویسی تاریخ و فرهنگ منطقه بود. (شیخ عطار، ۱۹۹۲، ص ۱۷-۲۱)

در ادامه این سیاست‌ها، روس‌ها آسیای مرکزی را بدون توجه به پیشینه‌های تاریخی و قومی، به پنج جمهوری تقسیم کردند؛ تقسیمی که تا امروز منبع تنش‌های مرزی و قومی میان این کشورها باقی مانده است. در این تقسیمات ناعادلانه، بخش بزرگی از جمعیت تاجیکان ساکن شهرهای تاریخی مانند بخارا، سمرقند، نمنگان، فرغانه، سرخان‌دریا و ... در قلمرو سیاسی ازبکستان گنجانده شدند؛ اقدامی که تاجیکان آن را خیانت و بی‌عدالتی تاریخی می‌دانند. سرانجام، پس از شکست شوروی در افغانستان، روس‌ها در سال ۱۹۹۱ منطقه را ترک کردند و پنج جمهوری آسیای مرکزی اعلام استقلال نمودند.

۳. استقلال ازبکستان در سال (۱۹۹۱م).

ازبکستان یکی از کشورهای آسیای مرکزی است که مردم آن به زبان‌های ازبکی، پارسی و روسی گپ می‌زنند؛ اما زبان رسمی دولتی ازبکی است. مساحت آن ۴۴۷۰۰۰ کیلومترمربع و جمعیتش ۳۳۷۸۰۰۵۹ و شهرهای بزرگ آن کشور، بخارا، خیوه، سمرقند و تاشکند (پایتخت) هستند. ازبکستان پرجمعیت‌ترین و از نظر نظامی قوی‌ترین کشور آسیای مرکزی است. همچنین صنعتی‌ترین کشور منطقه به شمار می‌رود. پیش از ادغام اجباری این کشور در روسیه، ساکنان بومی ازبکستان امروزی مردمان گوناگون ایرانی بودند (برگل، ۱۹۹۱، ۵۴). حدود ۴۰۰۰ سال پیش، آریایی‌ها در جریان مهاجرت خود به غرب، در سراسر جهان ساکن شدند. آسیای مرکزی، از جمله مکان‌هایی بود که در آنجا پراکنده شدند و شهرهای تاریخی بخارا و سمرقند دو شهر بزرگی بودند که در این زمان به سکونت‌گاه آریایی‌ها تبدیل شدند. آریایی‌ها تاجران ثروتمندی بودند که توانستند برای نخستین‌بار سامانه آبیاری را در این منطقه برپا کنند. بعدها این منطقه به بخشی از جاده ابریشم که چین را به اروپا وصل می‌کرد، تبدیل شد (همان، ۵۴). در دوران اسلامی «سامانیان» بیش از یک سده بر این جغرافیا حکومت کردند. پس از سامانیان، چهار سلسله اصلی: قراخانیان، سلجوقیان، غزنویان و خوارزمشاهیان که اصالتاً ترک‌تبار بودند؛ اما همگی زبان پارسی را به‌عنوان زبان رسمی خود پذیرفتند و به گسترش آن ادامه دادند، بر این سرزمین حکم راندند. گسترش زبان پارسی به سوی جنوب (هند) و به سوی شرق (ترکیه فعلی، علی‌رغم قومیت ترک) توسط همین سلسله‌ها ادامه یافت (همان، ۶۰).

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سه کشور نوین منطقه؛ تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان با چالش‌های ارضی روبرو شدند. ازبکستان مدعی مالکیت شهر خجند در تاجیکستان است؛ در حالی که تاجیکستان نیز بر شهرهای تاجیک‌نشین بخارا، سمرقند، فرغانه و سرخان‌دریا که در قلمرو ازبکستان

جای دارند، ادعای ارضی، تاریخی و فرهنگی دارد. همچنین منطقه اُوش در قرقیزستان که ساکنان ازبک‌تبار دارد، منشأ تنش با ازبکستان شده و گاه درگیری‌هایی میان ازبک‌ها و قرقیزها در این ناحیه رخ می‌دهد.

در جریان جنگ داخلی تاجیکستان (۱۹۹۲-۱۹۹۷)، نگرانی‌هایی درباره جدایی خجند و الحاق آن به ازبکستان مطرح بود. خجند که جمعیت قابل‌توجهی ازبک دارد، به واسطه پشتیبانی ضمنی ازبکستان، گاه تهدید به جدایی می‌کرد (پیمانی، ۱۹۹۸، ص ۲۹).

زمانی که جمهوری سوسیالیستی ازبکستان شوروی در سال ۱۹۲۴ میلادی به عنوان یکی از جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی تاسیس شد، تاجیکان در قالب جمهوری سوسیالیستی خودمختار تاجیکستان شوروی تحت حاکمیت ازبکان قرار گرفت و این واحد خودمختار به صورت بخشی از جمهوری سوسیالیستی ازبکستان شوروی درآمد. این شرایط بیش از پنج سال تداوم یافت تا این که در سال ۱۹۲۹ میلادی، جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان شوروی به عنوان یک جمهوری مستقل وارد تقسیمات اتحاد جماهیر شوروی شد. اما این تحول به معنی خروج کامل تاجیکان از تسلط و حاکمیت ازبکان نبود. قرار گرفتن سمرقند و بخارا به عنوان دو کانون مهم و سنتی فرهنگی، تاریخی و تمدنی تاجیکان در قلمرو جمهوری سوسیالیستی ازبکستان، زمینه نخستین اختلاف و تنش میان ازبکان و تاجیکان در دوران معاصر را فراهم ساخت. MC

براساس آماری که مردم شناسان در اوایل سده ۲۰ میلادی ارائه کرده اند، تناسب جمعیتی ازبک‌ها به تاجیک‌ها در بخارا، سمرقند و وادی فرغانه سه به هفت بوده است. نگرانی اصلی تاجیکان، تضعیف و در نهایت از میان رفتن فرهنگ فارسی و تاجیکی در سمرقند و بخارا و دیگر شهرهای تاجیک نشین از سوی ازبکان بود. برای نمونه، در دوران زمامداری شرف رشیداف، عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست و دبیر اول وقت حزب کمونیست در ازبکستان، هرگاه کسی در شهرهای سمرقند و بخارا در مراکز و اماکن و اداره‌های دولتی به زبان پارسی سخن می‌گفت، باید مبلغ پنج روبل شوروی را به خزانه دولت به عنوان جریمه پرداخت می‌کرد. در دوره رشیداف به همه زبان‌ها می‌شد حرف زد به جز پارسی. برای همین پارسی زبانان سمرقند و بخارا زبان روسی را بر زبان ازبکی ترجیح می‌دادند. (کوزه-گر کالجی، ۱۳۹۶)

در نتیجه تقسیمات سیاسی و ساختاری دوران شوروی، مناطق تاجیک‌نشین مانند سمرقند، بخارا، سرخان‌دریا، قشقه‌دریا، نمگان، فرغانه و سیردریا در چهارچوب مرزهای جمهوری ازبکستان قرار گرفتند. تاجیک‌ها مدعی هستند که در ازبکستان به ویژه در مناطق سمرقند، بخارا، ترمذ و خوارزم میلیون‌ها تاجیک زندگی می‌کنند که به اجبار در دوره تشکیل اتحاد جماهیر شوروی به تلافی مبارزات مسلمان

تاجیک در برابر بلشویک ها از قلمرو تاجیکستان به ازبکستان کوچ داده شده اند. (Chahryar ۲۰۰۵: ۲۹۶-۲۹۲)

بنابراین، تقسیم بندی براساس هویت‌های قومی و زبانی؛ یکی از عوامل مهمی بود که از همان ابتدا شکاف تاجیک و ازبک را در این کشور به وجود آورد. از همان آغاز، نشانه‌های فراوان از کشمکش تباری و ولایتی میان بخش‌های شرق و غرب و مرکز ازبکستان مشهود بود؛ هر قومی و هر ولایتی سهم بیشتری از قدرت می‌طلبید. پس از دستیابی به استقلال، اسلام کریم اف، رئیس جمهور پیشین ازبکستان، با استفاده از این کشمکش‌های قومی و ایجاد تنش میان ولایات به تضعیف جایگاه آنها دست زد. افزون بر این، جریان‌های ملی گرا و اسلام گرا نیز دو موج بزرگ تأثیرگذار در ازبکستان هستند و بر این پایه، رهبران ازبکستان بر این باور هستند که امنیت این کشور از سوی مناطق تاجیک نشین ازبکستان در خطر است و تاجیکان مناطق هم مرز با تاجیکستان، قابل اطمینان نیستند. بنابراین، مقامات ازبک به بهانه پاسداری از منافع ملی با هویت تاجیکی رویارویی می کنند. (حیدری، ۱۳۹۶)

همین سابقه و ذهنیت تاریخی موجب شد پس از فروپاشی شوروی، وضعیت مناطق تاجیک نشین ازبکستان و سیاست ازبکی سازی (تحمیل فرهنگ، زبان و ادبیات ازبکی بر قوم تاجیکی) تبدیل به یک موضوع سیاسی و امنیتی در مناسبات دوشنبه و تاشکند شود.

پایین جلوه دادن شمار جمعیت تاجیکان ازبکستان و اختلاف فاحش میان آمارهای رسمی و غیر رسمی جمعیتی از جمله مشکلات دو کشور در این حوزه به شمار می رود؛ در حالی که براساس آماری که مردم شناسان در اوایل سده ۲۰ میلادی ارایه کرده اند، تناسب جمعیتی ازبک ها به تاجیک ها در بخارا، سمرقند و وادی فرغانه سه به هفت بوده است، کمیته آمار ازبکستان در اول ژانویه ۲۰۱۷ اعلام نمود که ۴/۸ درصد جمعیت این کشور را تاجیکها (فارسی زبانان) تشکیل می دهند. جالب این که این نرخ برای تاجیک ها در ۲۶ سال پیش از آن (سال ۱۹۹۱) هم ۴/۸ درصد بود. در حالی که تاجیک ها در ازبکستان بر این باورند که این آمار به ۲۵ تا ۳۰ درصد نزدیک است و بر این موضوع که تاجیک ها ۷۰ درصد جمعیت سمرقند، پایتخت پیشین و دومین شهر بزرگ ازبکستان و بیش از ۹۰ درصد مردم بخارا را تشکیل می دهند، تأکید می کنند. البته، آمار موثقی در این باره موجود نیست. <http://www.iwfs.com/slamword.notes-and-parper>

در رابطه با مناطق تاجیک نشین ازبکستان، همواره این نگرانی از سوی دولت تاجیکستان وجود داشته است که ارائه آمارهای غیر واقعی از جمعیت تاجیکان و تحمیل فرهنگ و زبان ازبکی، موجب تضعیف جایگاه سنتی تاجیکان به ویژه در دو شهر مهم سمرقند و بخارا شود. فرایند ازبکی سازی در دوران

رهبری ۲۵ ساله اسلام کریم اف با جدیت خاصی در مناطق تاجیک نشین دنبال شد. برای نمونه، در حالی که زبان مؤسسات آموزشی از جمله دانشگاه سمرقند که قدیمی‌ترین دانشگاه آسیای مرکزی است و به فرمان لنین نخستین رهبر حکومت شوروی پایه گذاری شد، به زبان فارسی بود، پس از فروپاشی شوروی و به قدرت رسیدن اسلام کریم اف به زبان ازبکی تغییر یافت. طبق آمار رسمی، در زمان شوروی، ۳۸۰ مکتب تاجیک زبان در ازبکستان وجود داشت اما در دوران حکومت ۲۶ ساله اسلام کریم اف شمار آنها به طور قابل توجهی کاهش یافت. نمونه هایی از این دست در حوزه فرهنگی و اجتماعی بسیار فراوان است. واکنش گسترده افکار عمومی و نخبگان ازبکستان و تاجیکستان در قبال اقدام سایت گوگل در گنجاندن نام شهرهای سمرقند و بخارا در نقشه جغرافیایی تاجیکستان در دی ماه (جدی) ۱۳۹۲ به روشنی گویای حساسیت شدید این موضوع در روابط دو کشور است www.abnak.ir/fa/new

اما پس از مرگ ناگهانی اسلام کریم اف در سپتامبر ۲۰۱۶ (شهریور ۱۳۹۵) و با قدرت رسیدن شوکت میرضیایف، روندی از تنش زدایی در مناسبات ازبکستان با تاجیکستان آغاز شد؛ چنانچه عبدالعزیز کامک اف، وزیر خارجه ازبکستان در مصاحبه با تلویزیون تاجیکستان آشکارا به این نکته اشاره نمود که «اکنون زمان تجدید پیوندهای طولانی از هم گسیخته» میان دو کشور فرا رسیده است. دیدار امام علی رحمان از مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان و در پیش گرفتن رویکردهایی چون گشایش نخستین خط اتوبوس‌رانی بین‌المللی در مسیر «تاشکند- خجند- تاشکند» مجوز سوار و پیاده کردن مسافر قطارهای مسافری شرکت راه‌آهن تاجیکستان در شهرهای ترمذ، سمرقند و قرشی ازبکستان و از سرگیری ارتباطات هوایی مستقیم میان پایتخت‌های دو کشور، کاهش سه برابری قیمت بلیت‌ها، پیشنهاد افتتاح پروازهای جدید میان دوشنبه و شهرهای بخارا و سمرقند و... می‌تواند به کاهش فشار بر جامعه تاجیک و ازبک دو کشور کمک کند و روابط فرهنگی و مردمی دو کشور را افزایش دهد. (شبکه مطالعات سیاستگذاری، ۴ مهر ۱۳۹۷).

در مجموع، گشایش مرزها و افزایش ارتباطات مردمی دو سوی مرز به ویژه تاجیکان و ازبکان دو کشور که بسیاری از آنها دارای پیوندهای خانوادگی و خویشاوندی هستند، از جمله تحولات مهمی است که زمینه را برای کاهش سطح تنش، سوء ظن و بی اعتمادی میان تاجیکستان و ازبکستان فراهم نموده است.

برگزاری برنامه روزهای فرهنگ تاجیکستان در ازبکستان در فروردین/حمل ۱۳۹۷ که در پاسخ به برگزاری جشنواره روزهای فرهنگ ازبکستان در تاجیکستان در ۲۰ اردیبهشت/ثور ۱۳۹۶ صورت گرفت نیز تحول مهم دیگری در عرصه مناسبات فرهنگی و اجتماعی دو کشور به شمار می‌رود. پس از نزدیک به ۲۵ سال توقف همکاری‌های فرهنگی و هنری، اندیشمندان، موسیقیدانان و هنرمندان تاجیک

و از یک توانستند به صورت مستقیم و بی واسطه آثار و اندیشه های خود را به مردمان ازبکستان و تاجیکستان عرضه کنند.

در این میان، گشایش مرزهای زمینی ازبکستان و تاجیکستان نیز دیگر تحول مهم بود که پس از نزدیک به ۲۵ سال جدایی و دوری، زمینه را برای ارتباط تاجیکان دو سوی مرز فراهم نمود. در دوران ریاست جمهوری اسلام کریم اف در ازبکستان، از میان ۱۶ گذرگاه مرزی، تنها دو گذرگاه مرزی میان این کشور و تاجیکستان فعالیت می کرد که در جریان سفر شوکت میرضیایف به تاجیکستان در ۱۸ اسفند/حوت ۱۳۹۶، بیش از ۱۶ گذرگاه مرزی میان دو کشور پس از دو دهه بسته بودن، بازگشایی شدند و در سفر امام علی رحمان به تاشکند در تابستان ۱۳۹۷ نیز قرار شد سازشنامه همکاری های راهبردی میان دوشنبه و تاشکند و توافق درباره علامتگذاری مرزهای مشترک به امضا مقامات دو کشور برسد. در همین راستا، با حضور رجب بای احمدزاده، رئیس ولایت سغد جمهوری تاجیکستان و ترابجان جوهره یف، رئیس ولایت سمرقند جمهوری ازبکستان در اسفند/حوت ۱۳۹۷، بیش از ۹ گذرگاه مرزی میان دو کشور پس از سال ها بازگشایی شد. گذرگاه مرزی «سرزم-جرتپه» در شهر پنجکنت و گذرگاه های «اوراتپه-کوشکنت»، «هواتاغ-اوچقرغان»، «ظفرآباد-هواستاباد»، «هشتیک-بیک آباد»، «نوبنیاد-پاپ»، «روات-روات»، «آیوچ-گلبهار» و گذرگاه مرزی راه آهن «خاشدی - آموزنگ»، ۹ گذرگاهی هستند که در فضای جدید مناسبات ازبکستان و تاجیکستان بازگشایی شده اند.

در این میان، بازگشایی گذرگاه مرزی «جرتپه- سرزم» از اهمیت نمادین به مراتب بیشتری برخوردار بود. این گذرگاه مرزی که استان سمرقند ازبکستان را به استان سغد تاجیکستان متصل می کند، در آبان/عقرب ۱۳۸۹ به طور یک جانبه از سوی ازبکستان بسته شده بود و به ابتکار مقامات ازبکستان دیواری به ارتفاع ۳ متر و به طول ۱۰ متر ساخته شد که شهروندان تاجیکستان به کنایه آن را «دیوار اسلام کریم ۳۹۱ف» می نامیدند. در مراسم بازگشایی گذرگاه مرزی «جرتپه- سرزم»، این دیوار تخریب شد و مقامات تاجیکستان اعلام کردند که قرار است در گذرگاه مرزی «جرتپه - سرزم»، پایانه و هتل ساخته شود.

به صورت کلی، تحولاتی که در عرصه های گوناگون پس از روی کار آمدن شوکت میرضیایف روی داده، بر وضعیت مناطق تاجیکان ازبکستان مانند سمرقند، بخارا، سرخان دریا، قشقه دریا، نمگان، فرغانه و سیردریا نیز تاثیرگذار بوده است و به نظر می رسد اندکی از میزان فشارها و سیاست های ازبکی سازی دوران اسلام کریم اف در مناطق تاجیک نشین ازبکستان کاسته شده است. هرچند این شرایط به صورت یک سویه نبوده و در نقطه مقابل نیز انعطاف هایی از سوی طرف تاجیکی در رابطه با فرهنگ و زبان ازبکی و مناطق ازبک نشین تاجیکستان نیز صورت گرفته است که سفر یک هیأت متشکل از هنرمندان و

فرهنگیان ازبک به تاجیکستان برای شرکت در «جشنواره روزهای فرهنگی ازبکستان» در ۲۰ اردیبهشت/ثور ۱۳۹۶ از نمونه های روشن آن به شمار می رود. گذر زمان و تثبیت هرچه بیشتر جایگاه داخلی و خارجی شوکت میرضیایف نشان خواهد داد که رهبری جدید ازبکستان تا چه میزان از رویکردهای سنتی دوران اسلام کریم اف به ویژه در رابطه با تاجیکستان فاصله گرفته است و توافقات صورت گرفته میان دو کشور به ویژه در حوزه فرهنگی و اجتماعی و بهبود وضعیت تاجیکان ازبکستان و ازبکان تاجیکستان تا چه میزان در عرصه عملی، محقق و عملیاتی خواهد شد.

به باور نگارنده، مناسبات سیاسی داخلی ازبکستان که به طور آشکار تحت تأثیر سیاستهای جهان ترک گرایی قرار دارد، چشم انداز پایدار چندانی ندارد و بعید به نظر می رسد که این «ماه عسل» دیپلماتیک دوام طولانی مدت داشته باشد. شواهد نشان می دهند که در وضعیت کنونی نیز سیاستهای خارجی این دو کشور در قبال افغانستان به شدت در تضاد قرار دارند. تاجیکستان که نسبت به حذف نظام مند تاجیکان افغانستان از قدرت که به روایت امام علی رحمان، ۴۷ درصد از جمعیت این کشور را تشکیل می دهند، واکنشی سرد و محتاطانه در پیش گرفته، تاکنون یکی از سردترین مناسبات منطقه ای را با رژیم طالبان دارد. در برابر، ازبکستان گرم ترین روابط را با طالبان برقرار نموده است.

این نزدیکی میان ازبکستان و طالبان را می توان در پرتو تهدید مشترک تصور کرد؛ تهدیدی که هر دو طرف، اعم از ازبک ها و پشتون ها، از ناحیه حضور گسترده تاجیکان در این دو کشور احساس می کنند. چنین تصویری از تهدید، زمینه ساز هم گرایی سیاسی میان این دو کشور شده است.

نتیجه گیری:

بررسی تاریخی سه موج اصلی سرکوب و احیای زبان فارسی نشان می دهد که این زبان نه تنها در جایگاه یک ابزار ارتباطی؛ بلکه در مقام یک میراث فرهنگی و عنصر بنیادین هویت ایرانی تباران، همواره نقشی تعیین کننده در تحولات سیاسی و فرهنگی منطقه بازی کرده است. از دوره نخست، یعنی رویارویی با خلافت اموی پس از تصرف ایران، کوشش برای ریشه کن سازی زبان و فرهنگ این زبان آشکار بود. سوزاندن متون پارسی، ممنوعیت آیین های ملی چون نوروز و مهرگان و حذف آموزش زبان فارسی از ساختارهای اجتماعی، همگی بخشی از سیاست هایی بودند که حذف حافظه تاریخی ملت را دنبال می کردند. با این همه، واکنش هایی چون قیام ابومسلم خراسانی نشان داد که پایداری فرهنگی می تواند با مقاومت سیاسی تلفیق شود و معادلات قدرت را تغییر دهد.

در دوره دوم، یعنی عصر نوزایش سامانیان، زبان فارسی نه تنها احیا شد؛ بلکه به جایگاه رسمی و علمی دست یافت. این دوران، نمونه ای از هم نشینی زبان، قدرت و هویت تاریخی بود؛ تاجیک تبارانی مانند

یعقوب لیث صفاری و نصر سامانی، زبان فارسی را از یک وضعیت حاشیه‌ای به صحنه سیاست، آموزش و تولیدات فرهنگی بازگرداندند. در واقع، زبان فارسی در این مرحله به‌مثابه یک ابزار نوسازی تمدن اسلامی/ ایرانی ایفای نقش کرد و نشان داد که پیوند میان زبان و نخبگان فرهنگی، در بازسازی هویت جمعی نقشی بی‌بدیل دارد.

سومین موج، سرکوب مدرن زبان فارسی در آسیای مرکزی در دوره سلطه تزارهای روس بود. این سیاست‌ها، برخلاف روش‌های خشونت‌آمیز دوران خلافت اموی، ماهیتی تدریجی، اداری و آمایش‌شده داشت. حذف زبان فارسی از ساختارهای آموزشی، ممنوعیت استفاده از آن در رسانه‌ها و حذف پیوندهای فرهنگی میان تاجیکان آسیای مرکزی و جنوبی و ایران، بخشی از برنامه همگون‌سازی قومی و قطع پیوندهای تاریخی تلقی می‌شد. مهم‌تر آن که این فشارها حتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اعلام استقلال جمهوری‌های منطقه، ادامه یافت. در ازبکستان، میلیون‌ها تاجیک همچنان از حق آموزش به زبان مادری خود محروم شدند و تاکنون این وضعیت ادامه دارد؛ محرومیتی که فقط معضلی زبانی نیست، بلکه نمادی از سرکوب هویتی و تضعیف پیوستگی‌های تاریخی است.

بر پایه بررسی سه دوره یادشده، می‌توان گفت که زبان فارسی یکی از نادرترین نمونه‌های مقاومت فرهنگی مردمان برای پاسداشت زبان خود است؛ زبانی که علی‌رغم تهدیدهای مکرر، توانسته است به لطف حافظه تاریخی، پایداری اجتماعی و نقش‌آفرینی نخبگان فرهنگی، جایگاه خود را حفظ کرده و گاه ارتقا دهد. این روند تاریخی نه‌تنها برای زبان‌شناسان، بلکه برای پژوهشگران حوزه مطالعات هویت، سیاست‌گذاری فرهنگی و روابط قومیتی، آموزنده و حیاتی است.

در صورتی که سیاست‌گذاران فرهنگی، نهادهای آموزشی و فعالان حقوق زبان، به‌دور از رویکردهای قوم‌گرایانه و سیاسی، به حفظ، بازپروری و توسعه زبان فارسی در مناطق فارسی‌زبان آسیای مرکزی بپردازند، این اقدام نه‌تنها به ارتقای عدالت زبانی و فرهنگی کمک می‌کند؛ بلکه ابزار مؤثری برای تقویت صلح، هم‌زیستی و همبستگی در منطقه خواهد بود.

منابع و مآخذ

بارتولد، واسیلی. جغرافیای سیاسی ایران. تهران: انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۰۸، ص ۳۴.

بدری، روح‌الله. تحولات سیاسی آسیای مرکزی در سده‌ی نوزدهم. فصل‌نامه مسکویه. چاپ ۲۲، سال ۱۳۹۱، ص ۳۶.

بیات، نادر. مهاجران توران زمین. تهران: انتشارات ایران‌شهر، چاپ نخست ۱۳۷۰، ص ۴۳۵.

پیمانی، هومن. برقراری امنیت در آسیای مرکزی و قفقاز. واشنگتن: انتشارات کتابخانه کنگره، چاپ نخست، ۱۹۵۷.

حیدری، شقایق «شکاف تاجیک و ازبک در ازبکستان» موسسه آینده پژوهی جهان اسلام ۱۳۹۶: <http://www.iiwfs.com/islam-word.notes-and-parper>

دستاو‌های مهم کاهش تنش تاجیکستان و ازبکستان» شبکه مطالعات سیاست گذاری ۴ مهر ۱۳۹۷، قابل دسترس: www.npps.ir/ArticalePreview.aspx

ریو‌کین، مایکل. حکومت مسکو و مسئله مسلمانان آسیای مرکزی شوروی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ ۱۳۶۶، ص ۵۹-۶۵.

زرگری‌نژاد، غلامحسین. شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویل‌یزاسیون روسی در آن. تهران: مؤسسه تحقیقاتی و توسعه علوم انسانی، چاپ نخست ۱۳۸۳، ص ۲۲۵.

شیرازی، حبیب‌الله. «تداوم سیستم اقتدارگرایی در آسیای مرکزی». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. چاپ ۱۳۸۶، ص ۲۴.

عرب‌عامری، مصطفی. «کارکرد در مدرسه فرهنگی بخارا». نشریه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام. چاپ ۱۴۰۱.

فریزر، گلندا. انقلاب و ضدانقلاب در آسیای مرکزی: شورش باسماچیان (۱۹۱۳-۱۹۳۳). تهران: نشر پردیس دانش، چاپ دوم ۱۳۹۴، ص ۱۴۷.

کولایی، الهه زنگنه، سمیه؛ علی‌زاده، شیوا. «کاربرد قدرت نرم روسیه در آسیای مرکزی». فصل‌نامه تحقیقات سیاسی و بین‌الملل. چاپ ۱۴۰۱.

کوزهگر ولی کالجی «بهبود مناسبات تاجیکستان و ازبکستان»، موسسه مطالعات ایران و اوراسیا ۱۳۹۶، قابل دسترس: <http://www.iras.ir/fa/doc/not>

کولایی، الهه (طبرستانی). سیاست و حکومت در آسیای مرکزی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی (سمت)، چاپ نهم ۱۴۰۱، ص ۱۹-۳۴.

گروسه، رنه؛ ترجمه میکده، عبدالحسین. امپراتوری صحرانوردان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نخست ۱۳۵۳، ص ۲۴۶.

محمودی بختیاری، بهروز. «برنامه‌ریزی زبان فارسی در عصر سامانیان». تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۷.

محمدحسینی، سید محمد. «بخارا و نقش سامانیان در شکوفایی آن». فصل‌نامه علمی-پژوهشی جهان اسلام. چاپ شانزدهم ۱۳۹۴، ص ۱۲۲.

نیکولایووا، لاریسا. تحولات سیاسی - اجتماعی در یکصد سال اخیر تاجیکستان. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۷-۲۷.

ندیم، مصطفی. «تاریخ بخارا و تجارب امم». فصل‌نامه علمی - پژوهشی. چاپ ۱۳۹۸.

نوروزی، جمشید. «میراث ساسانیان در ایران دوره سامانی». مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام. چاپ بیستم ۱۳۹۶، ص ۸۴-۸۵.

همدانی، آریتا و حسینی، مسعود. «نگاهی به زندگی و آثار صدرالدین عینی». آینه میراث. چاپ ۵۵، ص ۲۷-۲۸.

Chahryar 2005: 292-296

www.tabnak.ir/fa/new